

تشمندی برانگیزنده

● عبدالعظیم کریمی

● عکاس: اعظم لاریجانی

کلیدواژه‌ها: مسئله‌مندی، تنش معنایی، انگیزش

اگر باور داشته باشیم که طرح مسئله و پرسشگری و پرسمان‌سازی بر حل مسئله و پاسخ‌سازی و پاسخ‌دهی مقدم است، آنگاه دانش زنده و زایا را جایگزین دانش مرده و ایستا کرده‌ایم.

یادگیری زنده زمانی رخ می‌دهد که دانش‌آموز به‌شخصه با همه وجود درگیر موضوع شود، بی‌آنکه اجبار و اصراری از بیرون بر او باشد. به همین دلیل است که **جان دیویی** (۱۳۳۰-۱۲۳۷)، یکی از معروف‌ترین فیلسوفان تعلیم و تربیت قرن بیستم معتقد بود، وظیفه معلم زنده کردن ذهن شاگرد از طریق «طرح مسئله» است و اگر معلم به جای «طرح مسئله» به «حل مسئله» بپردازد، موجبات مرگ تفکر و حیات ذهنی شاگردان را فراهم می‌آورند.

جان دیویی تصویری جدید نه فقط از آنچه در فرایند یادگیری باید اتفاق بیفتد، بلکه از نقشی که معلم در این فرایند باید به عهده بگیرد، ارائه کرد. به نظر او، معلم نباید کسی باشد که جلوی کلاس می‌ایستد و تکه‌های اطلاعات را پخش می‌کند تا دانش‌آموزان منفعل آن‌ها را جذب کنند، بلکه باید نقش راهنما و پیش‌برنده را به عهده بگیرد. آن‌طور که خود

برخی معلمان خاموش‌کنندگان ذهن‌های جوشان دانش‌آموزان می‌شوند! چنین معلمانی به جای آنکه شرایط و موقعیتی ایجاد کنند که خود شاگردان به‌شخصه به تولید و کشف دانش بپردازند، قیّم‌وار درصدد ارائه پاسخ‌های ازپیش‌تعیین‌شده به سؤالات ازپیش‌طرح‌شده برمی‌آیند و با تزریق پاسخ، مانع زایش ذهنی در شاگردان می‌شوند. این اقدام چیزی جز مرگ اندیشه و کشتن انگیزه در فراگیرندگان نیست. تردیدی نیست که هیچ معلمی به‌عمد قصد نمی‌کند قاتل ذهنی شاگردان خود شود، بلکه ناخواسته، با یاددهی مستقیم، مانع یادگیری مستقل دانش‌آموزان می‌شود. یعنی با اندیشه‌آموزی به آن‌ها، زمینه اندیشه ورزی را در آن‌ها نابود می‌کند.

هنر معلمی هنر مامایی است؛ همچنان که سقراط حکیم در آموزه‌های حکیمانه خود سفارش می‌کرد، او بر این باور بود که نقش معلم بسان نقش ماما در خارج کردن جنین از رحم مادر است. مهم‌ترین نقش او تسهیلگری است. هرگونه مداخله غیرطبیعی در جریان زایمان طبیعی، به سقط یا مرگ جنین منجر می‌شود.

توضیح می‌دهد: حضور معلم در مدرسه برای تحمیل ایده‌های مشخص یا ایجاد عادت‌های به‌خصوص در کودک نیست، بلکه برای این است که به‌عنوان عضوی از اجتماع، تأثیراتی را که کودک تجربه می‌کند، انتخاب کند و به او کمک کند به نحو مناسب به آن‌ها پاسخ دهد.

او همواره بر این اعتقاد بود که «طرح مسئله» حیات تفکر است و «حل مسئله» به مرگ تفکر می‌انجامد. آموزش خلاق زمانی پدیدار می‌شود که همواره در پی «مسئله‌مندی» و «مسئله‌مداری» باشد تا دانش‌آموزان را به تفکر و اندیشه‌ورزی وادارد.

اما امروزه برخی از نظام‌های آموزشی با ایجاد منابع کمک‌آموزشی و نظام آموزشی پخته‌خواری، امکان تجربه شخصی و اندیشه‌ورزی فاعلی را از دانش‌آموزان سلب می‌کنند و با ارائه کتاب‌های راهنما و پاسخ‌های آماده، ذهن شاگردان را به پخته‌خواری عادت می‌دهند. حال آنکه هدف آموزش نه تولید پاسخ و تراکم دانش، بلکه توسعه ذهن و تحول در اندیشه و ظرفیت‌سازی امکانات وجودی است. به بیان دیگر، آموزش واقعی باید به گشایش امکانات فهم و ظرفیت‌سازی ذهن برای توسعه شخصیت بینجامد و این زمانی رخ می‌دهد که ذهن از تعادل ایستا خارج شود و جویای تعادل تازه‌تر و بالاتر شود. لازمه این تعادل‌زدایی و تعادل‌جویی ایجاد تنش معنایی در فرایند تدریس است.

از این رو، جان دیویی تأکید می‌کند، نخستین گام محقق در تحقیق علمی، نه تعیین و شناخت مسئله^۱، بلکه احساس مسئله^۲ است. یعنی تازمانی که حیطه‌های عاطفی و کنش‌مندی قلبی برای کشف و خلق به کار نیفتند، کنشگری ذهنی و مغزی سودی نخواهد داشت. اگر هم چیزی یادگرفته شود، از روح معنا و ذوق و شوق انسانی خالی است.

لازمه برانگیختن شور دانستن و ذوق یادگیری این است که ذهن و عواطف دانش‌آموزان به تنش معنایی^۳ و معنای تنش‌ی به شکل سازنده و بالنده دچار شود.

اما واژه تنش^۴ همواره با بار منفی در ذهن آدمی تداعی می‌شود و به فشار روانی، یا اختلال و آشفتگی روانی ناظر است،

اما در اینجا معنایی کاملاً متفاوت به خود می‌گیرد که با بار بسیار خوشایند و برانگیزاننده همراه می‌شود.

تنش‌مندی برانگیزاننده در آموزش، اگر با هنر تدریس و تدریس هنرمندانه درآمیزد، در فضاگشایی و فضاییابی در یادگیری دانش‌آموزان نقشی کلیدی دارد. زیرا تا زمانی که ذهن شاگردان به‌طور عاطفی و هیجانی درگیر موضوع یادگیری نشود، هیچ‌گونه اتفاق جدی در فرایند یاددهی-یادگیری رخ نخواهد داد. اما آنچه مهم است، میزان تنش‌آفرینی و حفظ تعادل و تناسب آن با موضوع درسی و قابلیت‌های دانش‌آموزان است.

طبق قوانین فیزیک، اگر متحرکی روی خط راست با سرعت ثابت (با اندازه و جهت ثابت) حرکت کند، حرکت جسم یکنواخت است. اما حرکت پویا زمانی رخ می‌دهد که اصطکاک برانگیزاننده در مسیر جسم متحرک پدیدار شود. اگر تنش و اصطکاک نباشد، محرک در یک مکان صاف به درازدگی و ایستایی دچار می‌شود. یک مثال آشنا برای همگان، سُر خوردن خودروها در جاده‌های یخ‌زده است که چون جاده یخ‌زده صاف و بدون اصطکاک است، خودروهایی که زنجیر چرخ یا لاستیک یخ‌شکن (بدون اصطکاک و تنش) ندارند، زمین‌گیر می‌شوند و قادر به حرکت نیستند. تا آنجا که هر قدر راننده خودرو پدال گاز را بیشتر فشار دهد، درازدگی و درجاماندگی خودرو را فزون‌تر می‌کند. لذا برای به حرکت درآوردن خودرو لازم است قدری شن و ماسه در زیر لاستیک (به‌عنوان منبع اصطکاک و تنش) ریخته شود تا لاستیک خودرو برای درگیر شدن با سنگ‌ریزه‌ها به حرکت در آید.

همین مثال را می‌توان در مورد فرایند آموزش و ارتباط آن با ذهن فراگیرندگان تعمیم داد. بدین معنی که اگر شیوه تدریس معلم یکنواخت و بدون تنش و اصطکاک و چالش باشد، ذهن شاگردان به خاموشی و درازدگی دچار می‌شود و کلاس درس به شکل بسیار منجرکننده‌ای کسل‌بار و تحمل‌ناپذیر می‌شود. بنابراین، لازمه برانگیختن انگیزه شاگردان، ایجاد تنش و تلنگرهای بهینه و برانگیزاننده و البته اندازه است تا انگیزه دانش‌آموزان نسبت به موضوع درسی بیدار و تقویت شود.

پی‌نوشت‌ها

1. Identity problems
2. Feeling of Problem
3. semantic Tension
4. Tension

منابع

۱. آرمند، محمد (۱۳۹۳). جان دیویی، دانش‌نامه ایرانی برنامه درسی، محور ۲۰، مشاهیر، تهران.
۲. بوین، کریستین (۱۳۸۰). رفیق‌اعلی (به همراه نیایش‌های فرانچسکو قدیسی). ترجمه پیروز سیار، طرح نو، تهران.
۳. رهنمایی، احمد (۱۳۹۴). نقد و بررسی فلسفه تربیتی جان دیویی، فصلنامه تحول در علوم انسانی، دوره ۳، شماره ۴، صص ۱۸۲-۱۴۱.
۴. قاسمی، اعظم؛ آیت‌اللهی، حمیدرضا (۱۳۸۶). بررسی انتقادی دیدگاه‌های سلبی جان دیویی از ایده‌آل‌های اخلاقی، پژوهش‌های فلسفی کلامی، دوره ۹، شماره ۳۳، صص ۱۴۶-۱۲۱.
۵. کوتک، جرالسد آل (۱۳۹۴). مکاتب فلسفی و آراء تربیتی، ترجمه محمد جعفر پاک‌سروش، سمت، تهران.